سخن مدیر مسؤول

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتگوی انسان خاک‌نشین با خدای جهان‌آفرین، فرصتی است مغتنم برای بنده که خدای حکیم و رحیم برایش فراهم آورده است. اگر آن ملک قدّوس، چنین اجازه‌ای به بشرِ ظلوم جهول نمی‌داد، بشر در گیر و دارِ تیرگی‌ها و دلبستگی‌های گوناگون، برای رسیدن به تعالیِ معنوی چه راهی می‌توانست یافت؟ از سوی دیگر، اگر باب همین دعا گشوده نبود، بندهٔ شرمنده چگونه در پیشگاه جلال آفریننده، ارج و قرب می‌یافت؟

* * *

اینک، بنده‌ای است نادار، ناتوان، نادان، آزمند، امّا بی‌پناه و گم کرده راه، که باید به پیشگاه خدایش راه یابد تا این همه نقایص و نواقص را به مدد لطف و فضل و رحمت الهی جبران کند. حال که اجازهٔ سخن گفتن یافته، چگونه سخن گوید تا در آن بارگاه جلال کبریایی، مبغوض درگاه نگردد و بتواند حرمت حریم حرم نگاه دارد؟ اینجاست که آموزه‌های الهیِ عرشیانِ خاک‌نشین که نزد خدایشان «وجیه و مقرّب» اند، گنجینه‌ای بی‌بها و سرمایه‌ای بی‌بدیل برای اسیرانِ آب و دانهٔ دنیا می‌گردد، که از بامداد تا شامگاه، خاک غفلت بر سر دارند، و از شامگاه تا بامدادن خواب غفلت در سر دارند. باب «دعاهای مأثور از ناحیهٔ رسول امین و جانشینان بحقّ حضرتش صلوات الله علیهم اجمعین» در همین جا باز می‌شود. هر کسی به همان میزان که نسبت به جلالت بارگاه قدّوسی الهی معرفت یابد؛ از سویی جهالت و بیچارگی بشر را بشناسد؛ و از سوی دیگر، ضرورت سخن گفتن بندهٔ شرمنده با خدای بخشنده را بیابد، به همان میزان، نسبت به قدر و قیمت دعاهای مأثور، معرفت می‌یابد و جایگاه کلیدی آنها را در بهسازی حیات معنوی باز می‌شناسد.

* * *

در میان گنجینهٔ دلربای دعاهای مأثور، گوهر گرانبهای «صحیفهٔ کامله سجادیه» درخشش بی‌مانند دارد. این کلام دلْنشان و دلْنشین، درّی است یتیم، که از آسمانِ معرفت سیّد الساجدین صلوات الله علیه برآمده، بزرگ مردی که خدایش در حدیث قدسی لوح، «زینت اولیای خود» لقب داده و «سید العابدین»اش خوانده است. ویژگی‌هایی همچون: عصمت موهبتی الهی، سیر در آسمان معرفة الله، عبودیت در لحظه لحظهٔ عمر، فخر به فقر در پیشگاه جواد کریم، و مهم‌تر از همه سخن گفتن بر مبنای یافته‌های وحی الهی نه از سرِ بافته‌های بشری و برمبنای یقین موهوبی نه آزمون و خطای انسانی، امتیازی ویژه به این کلمات نورانی بخشیده است. این امتیازها را یکجا در همین مجموعه می‌توان یافت. اعتبارِ بی‌مانند ـ بلکه تواتر در صحّت ـ از ناحیهٔ سند، بر این همه ارزش، ارجی دیگر می‌افزاید و بابی دیگر در راه معرفة الله می‌گشاید.

* * *

اندیشمندانی که در باب تحوّل و تغییر در فرهنگ انسان‌ها ـ چه فرد فرد بشر و چه جامعه‌های بشری ـ سخن می‌گویند، به این نکته اشارت دارند که برای رسیدن به آن هدف، باید فرصت‌ها را یافت و کشف کرد، نه اینکه فرصت را پدید آورد. کشف گنجینه‌های موجود، اما ناشناخته، چنان اهل نظر را به خود مشغول می‌دارد و وقت آنها را پر می‌کند که نوبت به «ابداع فرصت» نمی‌رسد و نیازی به آن باقی نمی‌ماند. ما، از این سخن که در باب مطلق تغییر و تحوّل، نشان صحّت بر جبین خود داد، می‌خواهیم در جهت تغییر و تحوّل معنوی بهره گیریم. در باب تغییر و تحوّل معنوی ـ با ویژگی‌ها و مؤلّفه‌هایی که بخشی از آن در سطور پیشین بیان شد ـ برای ما راهی نمی‌ماند جز کشف و بازیابیِ فرصت‌هایی که خاندانِ وحی و عصمت، در اختیارمان نهاده‌اند. «صحیفهٔ کامله سجادیه» در شمار برترین فرصت‌هایی از این دست، جای دارد، که جامعهٔ ما ـ با ویژگی نیازِ گریزناپذیر به تحوّل معنوی به عنوان تنها راه حلّ دشواری‌های موجود و چالش هایی که در پیش روی خود دارد ـ باید لحظه‌ای از این فرصت‌ها را از دست ننهد. دریغا! که ما، نه تنها به فرصت سازی نمی‌پردازیم، که عمری رابه فرصت سوزی می‌گذرانیم.

* * *

این گنجینهٔ شایگان و گوهر رایگان، گنجی است که با رنج سلف صالح به دست ما رسیده است. برای بهره‌وری بهینه از چنین گنج و گنجینه‌ای، باید به شیوهٔ علمی و نگرشِ نظام‌مند، چارچوبی استوار و روشن تعریف کنیم، یعنی که با تلاشِ خالصانه، به بازشناسیِ این حقایق والای ولایت بپردازیم. پیش شرطِ این جهاد عظیم، آن است که دست از همهٔ پیش‌داوری‌ها بشوییم و وضویی از سرِ فقر و نیاز بگیریم و ـ به تعبیر امام امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در خطبه ۸۶ نهج‌البلاغه ـ بر این آبشخور زلال حقایق وحیانی همچون شتری تشنه وارد شویم، شتری که تمام ذخیرهٔ خود را از دست داده و برای سفری طولانی باید رهتوشه‌ای در خور سفر برگیرد. از یاد نبریم که تمام عمر شتر، به رهنوردی در بیابانها می‌گذرد. انسانی که رهنورد راه‌های معرفت است، اگر از خوشه‌های بوستانِ وحی و کلمات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام توشه برنگیرد، چگونه چنین راه‌هایی را تواند پیمود؟ از سویی دیگر، نیک می‌دانیم که این کلماتِ آسمانی، تنها زمانی زادِ راه می‌شود که با وجود انسان عجین شود و هاضمه‌ای از سویدای درون به جذب آنها اقدام کند، وگرنه برترین کلام، اگر فقط به میهمانی گوش و زبان انسان آید، عمر میهمانی زود به سر آید و دیری نمی‌پاید که از یاد می‌رود.

* * *

باید بر مبنای این حقایقِ بی‌مانند وحیانی و الهی، «نظام استوار اندیشگی» تعریف کنیم و با این بیّنهٔ الهی، بطلان و پوچی افسونِ رنگ و انگِ ساحرانِ نحله‌های آزمون و خطای بشری را نشان دهیم. تا روزی که چنان نکرده‌ایم، انتظاری است بیجا و توقّعی نابجا که بپرسیم :

ـ چرا صحیفهٔ سجادیه در محافل عبادت عابدان، جایی ندارد و به جای آن، دعاهایی بشر ساخته با مضامین سست و نادرست، جایگاه ویژه دارد ؟

ـ چرا صحیفه سجادیه در مجالس پژوهشگران عقاید دینی به عنوان یک منبع ـ حتی در کنار دیگر منابع ـ مطرح نیست؟ گرچه از آنها برتر است و حتی با آنها قابل قیاس نیست.

ـ چرا صحیفه سجادیه، در کرسی تدریس استادان و حوزه‌های علوم دینی جایی

ندارد؟ آیا ارزش این درس نامهٔ معرفت الله و اخلاق فردی و اجتماعی، کمتر از منابعِ احکام فرعیِ عَمَلی است ؟

ـ چرا صحیفه سجادیه در دانشگاه‌های کشوری که «شیعه خانهٔ اهل بیت » اش نامند، به عنوان یک منبع درسی مطرح نیست؟

* * *

این همه پرسش، البته در جای خود بجاست. ولی بیش از آن و پیش از آن، این پرسش‌های مهم‌تر، جای طرح دارد که :

ـ آیا طرح‌های نظام‌مندِ اندیشه بر مبنای صحیفهٔ سجادیه تدوین کرده‌ایم؟

ـ آیا از این خوانِ احسانِ موهوبی الهی، برای طبقات گونه‌گون جامعه ـ پدران و مادران، فرزندان، بیماران، مجاهدان، گرفتاران، روزه‌داران، نمازگزاران، آشنایان، بیگانگان، دانشوران و... ـ لقمه‌هایی متناسب با نیاز و سطح فهم و درک آنها برگرفته‌ایم ؟

ـ اساساً آیا خواصّ ما، خود با صحیفهٔ سجادیه، اُنس و اُلفتی ـ نه در خور آن کتابِ بی‌مانند، بل در خورِ حدّ فهم خود ـ دارند و نیاز به آن را با تمام وجود، احساس کرده‌اند تا از عوام، چنین انتظاری بریم؟ و آیا عوامّ، در این گونه موارد، جز به فهم و تبیین خواصّ، به جایی دیگر تکیه دارند؟

* * *

این گونه پرسش‌ها، بار دیگر، گوش جان را، به طنینِ بشارت و هشدارِ توأمانِ کلام الهی، می‌نوازد و می‌گدازد که :

و اذ تأذّن ربکم لئن شکرتم لازیدنّکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید. (ابراهیم، ۷)

و بار دیگر به یادمان می‌آورد که در برابر شکر نعمت یا کفران آن، سزای عمل چیست.

نبیّء عبادی انّی انا الغفور الرحیم و أنّ عذابی هو العذاب الالیم. (حجر، ۴۹ و ۵۰)

چه نعمتی بالاتر از این کلمات که از جانِ معصوم برخاسته است؟ چه شکری برتر از شکر این نعمت؟ و چه کفرانی بدتر از کفران این نعمت؟ همین کفرانِ نعمت است که ما را به خوانِ اندیشه‌های بشریِ ناپایدار کشانده است، تا آنجا که آن فرضیه‌های گذرای

مبتنی بر آزمون و خطا را مبنای درک و فهم خود از حقایق یقینی الهی گرفته‌ایم. آنگاه، با این ظلم آشکار بر خاندان وحی و تبیین‌کنندگانِ بحقّ کتاب الله، به قرآن روی می‌آورده‌ایم. به کجا رسیده‌ایم؟ قرآن پاسخ می‌گوید:

و یضلّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء (ابراهیم، ۲۷)

چرا که این کتاب، تنها برای مؤمنان، مایهٔ هدایت و شفای دردهای درون است، در حالی که ستمگران را تنها خُسران می‌افزاید :

و ننزّل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین، ولا یزید الظالمین الاّ خساراً.

(اسراء، ۸۲)

* * *

این بار در «سفینه» کوشیده‌ایم تا گام‌هایی لرزان در این راه استوار برداریم. از پیش، به قصور و تقصیر خود در بارگاه بلند صحیفه اقرار داریم، چرا که در آستانِ رفیع کلامِ آن امام همام ایستاده‌ایم که مقام بلندش را ـ به تعبیر امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره ـ :

لا یلحقه لاحق، ولا یفوقه فائق، ولا یسبقه سابق، ولا یطمع فی ادراکه طامع.

کلامی که از چنان آستانیِ رفیع برآید، اقیانوسی است که نمی‌توان به انگشتانه هایی محدود، سنجید و پیمود.

ما خاک‌نشینان را به درک آن آستانِ آسمانی چه طمع باشد تا بدان دل بندیم؟

اهل منطق می‌گویند : معرِّف باید اَجلیٰ از مُعرَّف باشد تا معرّفی کامل شود. حال، با چنین معرِّف و چنان معرَّف، از این معرّفی چه انتظاری می‌توان داشت ؟

امّا از خوان گستردهٔ توفیق الهی و عنایت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، امید چنان داریم که این گفتارها، به عنوانِ مقدّمه‌ای بر آن طرح ضروری، راهی گشاید و بر دلِ اهل معنا نشیند. بدان امید، از زبان خود و تمام نویسندگان و دیگر دست‌اندرکاران این ویژه‌نامه می‌گوییم :

اللهم فتقبّل منّا بحقّ محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.